

بیگانگی

نوبت به اولیا که رسید آسمان تپید!

واژه دموکراسی در میان ایرانیان اینروزها همانقدر مقدس و گنگ و بیمفهوم است که واژه‌های سوسیالیستی و کمونیستی در گذشته‌ای نه چندان دور پیام آور مدینه فاضله بودند. تقدس این واژه‌های غربی آنچنان برای ما جذابیت دارد که فراموش کرده‌ایم که همین یکی دو قرن پیش ما شیفته پاک باخته مفاهیم عربی بودیم. چه زود فراموش کردیم که پدر بزرگها برای قرائت آیاتی که هرگز زحمت فهم آنها بخود نداده بودند چه فضلی به ما می‌فروختند تا جائیکه هر لاطائلاتی بزبان عربی آنقدر مقدس و الهی بود که میبایستی حرمت مکتوب را بجا آورد تا مبادا خدای ناکرده کاغذ تبرک شده‌اش در زیر پا له شود.

شاید هم ما اصولاً در بیگانگی لاعلاج خود همیشه نوشدارو را در فرهنگ بیگانه جستجو می‌کنیم. این است که تیشه به ریشه فرهنگ ملی و مذهبی خود می‌زنیم تا غریبه پرست باشیم و در این مهماننوازی آنقدر سخاوتمندیم که مخلصانه خانه را دربست در اختیار مهمان ناخوانده می‌گذاریم. و قبل از اینکه تازه وارد در خلوص نیت ما شک کند، ما خود از سر صدق نه تنها سند و قباله و کلید خانه موروثی را بنامش می‌کنیم بلکه تمام سوراخ و سنبه‌ها را هم نشانش می‌دهیم تا مبادا اسرار نا گفته‌ای بماند. البته این مهمان خوب و عزیز حق دارد چندین و چند سالی صبر کند تا روزی از سر لطف و اصول "دموکراسی"، آنهم اگر شرایط ایجاب کرد، بما بگوید که اصولاً هدفش از اینکه بر سر ما منت گذاشت و سرزده وارد شد چه بود. البته ما هم بنوبه خود وقتیکه مهمان خانه را تصاحب کرد در برگذاری مجلس ترحیم فرهنگ از دست رفته آنچنان سنگ تمام می‌گذاریم که سالگرد روزهای خاص آنها تا ابد تکرار می‌کنیم.

ما که گشادی تنبان ورا حتی بند آن را در برابر شلوار و کمر بند غربی، یک ننگ بزرگ فرهنگی میدانستیم بناگاه سر تعظیم بر عبا و ردای آخوندی فرود آوردیم تا خود را از ابتدائی ترین آزادیهای فردی محروم کنیم و بکوری چشم شیطان بزرگ از خلوت راز و نیاز با خدای خود بدر آئیم و بین روان آزرده و جبروت لایتناهی قائل به سلسله مراتب اداری شویم تا از ما بهتران امامه بسرفرمان او را بر ایمان نه تنها تعبیر و تفسیر کنند، بلکه در اجرای آن با قساوت قلب از شمشیر و خنجر و گرز و کمند گرفته تا شلاق و زندان و گلوله و سنگ باران کوتاهی نکنند.

شاید هم فرهنگ ما بدرجه‌ای از سقوط رسیده است که اصولاً وساطت را دوست دارد چرا که آنچنان از خود بیخود شده‌ایم که نه تنها دله‌گی دیگران و بالاخص آمریکای جهانخوار را می‌کنیم بلکه اصولاً انجام هیچ کاری را بدون واسطه عملی نمی‌بینیم و همیشه از آشنا و دوست و فامیل و آخوند و کشیش سفارش می‌گیریم تا کارهای روزمره را حل و فصل کنیم و بعد دست بدامان ۱۲۴ هزار پیامبر و چهارده معصومش می‌شویم تا وساطت کنند که شاید خدا گناه پارتی بازی ما را ببخشد.

و حالا که در غربت بیهودگیهای پر زرق و برق گرفتاریم، غریبه‌ها گشادی تنبان و حتی بند تنبان را به قیمت طلای سیاه آنچنان به فرزندان مامیاندازند، ببخشید می‌فروشند، که خشتکش تا پائین زانو میافتد. البته نباید جهالت کرد زیرا که شلوار کیسه‌ای ببرکت سالنهای آنچنانی و زیور مجلات، از آخرینهای مداست و تنبان آقا

بزرگ از حقارت "ملی" بودن تنها میتواند املی باشد و بس. و در این دنیای وانفسا، دموکراسی ورشکسته غربی بضرر سلاحهای تبلیغاتی و ترس بمبهای آنچنانی، بر سروروی مافرودمیآید که فرصت نفس کشیدن را از ما میگیرد تا مبادا فیلمان یاد هندوستان کند که ما نیز صاحب تمدنی هستیم که حتی در تاریکترین دوره‌های آن خیامها، حافظها، و رازیها بازهد بستیز بودند و برخلاف گالیله بجرم عدم سازگاری نظریاتشان بابداشتها و تعبیرات رسمی سازمانهای مذهبی هرگز توبه نکردند. شاید هم لازم نباشد که در اعماق تاریخ سفر کنیم چراکه در همین خفقان، ببخشید فضای توحیدی، آغاجریها حاضر به توبه برای نجات جان خود نیستند.

از طرفی آنقدر با ساده لوحی فریب تقدس مذهبی، ببخشید دموکراسی، غرب را خورده‌ایم که پاپای خود به اداره مهاجرت میرویم تا شاید از مابهران کراواتی از سر لطف بما اجازه دهند تا با تحصیلات عالی برای لقمه نانی حق داشته باشیم بدون ترس از مامورینشان در رستورانها ظرفشویی کنیم. غافل از اینکه کراواتیها بیست و چندسالی است که ما را تحمل کرده‌اند و حالا باید جارا برای باقیمانده فرار مغزهای افغانی و عراقی و ... باز کنند تا بتوانند بدون دخالت مزاحمین تحصیلکرده، این کشورها را از نعمت دموکراسی اجباری برخوردار کنند.

البته ناگفته نماند که ثروتهای زیرزمینی و سوق الجیشی آنها هیچ ارتباطی به گردش چرخهای اقتصادی غرب ندارد وینگه دنیائیها فقط و فقط برای همه گیر کردن دموکراسی که موهبتی است الهی، ببخشید مردمی، حاضر به کشتار مردم بیگناه و ویران کردن تأسیسات برق و آب آنها میشوند تا نشانی از دست پلید صدام در سرزمین عراق نماند. و در اینکار آنقدر وسواس دارند که به نبش قبر میپردازند تا بایرون کشیدن استخوان فرزندان پاک عراق که اگر نه بفرمان از مابهران دنیای غرب، بطور قطع در پناه تأیید و یا حداقل سکوت مرگبارشان، بدست صدام فریاد آزادی خواهشان در گلو خفه شده بود، خاک را نیز از جنایت این دیکتاتور نابکار تطهیر کنند تا بتوان قربانیهای پاک بمبهای چندتنی را در آن جای داد.

این است که غربزدگان ایرانی بابوق و کرنا با تکیه به تکنوکراسی غربی، ببخشید دموکراسی، بدفاع از ما بهران برمیخیزند که آنها حق دارند "غیرقانونیها" را اخراج کنند تا زمینه آماده شود و فرماندهانشان باقیافه حق بجانب اعلام کنند که هزاران خارجی را که کوچکترین ارتباطی با تروریسم نداشته‌اند اخراج خواهند کرد. آنهم از سرزمینی که خود در زمانی نه چندان دور از بومیانی که رنگ پوستشان ببرکت گلوله‌های اروپائی سرخ شد، غصب کرده‌اند.

البته اینجا حکومت قانون است و قانون شکنی از گناهان کبیره‌ای است که حتی خدا نمیتواند از آن چشم پوشی کند. ولی مسیح در دو هزار سال پیش بر صلیب مقدس جان به جان آفرین تسلیم کرد تا بتواند گناه آنهایی را که با ایمان به او دوباره متولد میشوند از پیش ببخشد. بهمین دلیل است که کلیسا با تمام نیرو میخواهد ب مردم دنیا بفهماند که عیسی مسیح کفار پست پا زدن به قوانین بین‌المللی را از قبل بجان خریده‌است و بوش و همزاد انگلیسی‌اش با ایمان به تولدی دوباره حق دارند که ملتی را بادروغ و فریب به جنگی نابرابر و ویرانگر تحریک کنند و محبوب القلوب هم باشند ولی کلینتون حق ندارد از ترس آبرو برای پنهان کردن رابطه‌ای خصوصی دروغ بگوید.

از طرفی ما هنوز آنقدر پاک و مطهر نشده ایم و یا حداقل رسماً غسل تعمید نگرفته ایم که این اجرای "قانون" را بر راحتی بپذیریم. این است که ناخودآگاه به ندای ضمیر پنهان گوش میدهیم و در صفای مظلومیت دست در دست عربها به تظاهرات میرویم. شاید اینهم از تضاد دوگانگی است که در تظلم، فراموش میکنیم چقدر از انصاف بدوریم که انحطاط فرهنگی خود را بهمین عربها نسبت میدهیم و بنفع فرهنگ غالب غربی در شان خود نمی بینیم که آنها را آدم حساب کنیم. و در این افراط و تفریط تا آنجا پیش میرویم که از فرهنگ غنی اسلامی ننگ داریم و فراموش میکنیم که بزرگان فرهنگی ما چه سهم عظیمی در شکوفائی آن داشته و هنوز هم دارند.

در اینجا منظور من باورهای مذهبی نیست چرا که رابطه انسان با خدا شخصی است و باورهای مذهبی و یا عدم آن پوششی بیش نیستند. جالب اینجاست که پوششها در عین شخصی بودن کاربردی اجتماعی دارند و در روابط اجتماعی تنوع آن میتواند به مراتب پسندیده تر از اونیفورم باشد. بنابراین باورهای اسلامی و زرتشتی و مزدکی و مسیحیت و یهودیت و بودیسم و حتی بی خدائی و فرق مختلف آنها و سایر دینها و ایسمها و باورهای ملی و قومی و نژادی تنها زیورهای هستند که ما خود را با آن آرایش میدهیم تا با دیگران چه خودی و چه غریبه روابط اجتماعی داشته باشیم. و چه بیهوده دکانداران دین و ایسم میخواهند برتری خود را با ترفند و زور و سفسطه و تطمیع بنام دلیل و منطق به دیگری بقبولانند و یا بالعکس فرومایگی رقیب را ثابت کنند.

پس منظور من از غنای اسلام همان هویتی است که اندیشمندان فرهنگی ما در تبلور آن کوشیدند تا همانند فرهنگ زرتشت در طول هزار و چند صدسال با هویت ملی ما عجین شود و پوششی باشد به ساختار وجودی ما. از باورهای دینی که بگذریم معجزات و خرافات مذهبی همانقدر غیر منطقی و غیر قابل قبول هستند که افسانه ها و اسطوره های ملی. و برآستی که ترکیب این دو در غایت غیر استدلالی، چه صفائی را به تکیه گاهها و معرکه گیریها میداد که نوشداروئی بود بر تمام آلام و نارسائیهای پدران و مادران ما. رسای هزاران فرسنگی تیر آرش کمانگیر همانقدر باور نکردنی است که در هویت ما نقش دارد و به آن افتخار میکنیم. گفتار و کردار و پندار نیک زردشت همانقدر پسندیده است که بخشندگی و مهربانی و عدالت خدای اسلام. افسانه چند صد سال سلطنت جمشید همانقدر از منطق ما بدور است که معراج پیامبر. شقاوت آژیدهاک ماردوش همانقدر در هویت ما نکو هیده است که خونخواری یزید. هویت ما نه از ستمگری آژیدهاک بخاطر ایرانی بودنش میگردد و نه در واقعه کربلا بخاطر عرب بودن طرفین بی تفاوت است.

همانطور که آبا و اجداد ما از ظلم موبدان زردشتی به اسلام پناه بردند تا از بد حادثه قرنهای بزرگ یوغ خلفای عرب در بند و زنجیر باشند، مانیز از خود کامگی سلطنت بریدیم تا بناچار در فرار از حکومت ملایان به غرب پناه بیاوریم و در کعبه دموکراسی دنیا از بیان عقیده خود واهمه کنیم چرا که بوضوح و با چشم خود می بینیم که بقول شاعر: "گنه کرد در مصر آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری" و در این راستا چون بهت زده ها باچشمان ناباور بهم دیگر خیره میشویم تا در دنیای بیگانگی از میهن راندگی و در غربت واماندگی برای این دوگانگی دموکراسی سفسطه ای دست و پا کنیم تا مبادا هموطنان درون مرزی چشم امید از ما بپوشند. و در جار و جنجال خود کامگی تنها ابر قدرت روی زمین، غرب زده های ما دست تکدی به خونخواران زمان دراز میکنند تا شاید تقاص ما را از ملایان بگیرند.

و در آخر اگر مسخ تقدس دموکراسی نشده باشید، براحتی می‌توانید ورشکستگی آشکار آنرا در بازیهای سیاسی و اقتصادی اربابان قدرت ببینید. واقعیت این است که مفهوم غربی دموکراسی از چارچوب حکومت اکثریت تجاوز نمی‌کند که آنهم بافصاحت انتخاباتی بوش، ببخشید دخالت مقدس شورای نگهبان آمریکا، روی انتخابات فرمایشی جهان سوم را از سفیدهم سفیدتر کرد. و در این راستا ما هزاره جدید را با تسلط بدون چون و چرای رسانه‌های گروهی بر اکثریت شروع کردیم که در اختیار چند شرکت غول پیکر بیهویت می‌باشند. اگر فکر میکنید که برآستی بدا بحال ما، بیهویت خود بیندیشید که آزادی و مردم سالاری را چون آتشی بزیر خاکستر داریم و من بر این باورم که در پس این بیگانگی، آفتاب آزادی و برابری باز هم طلوع خواهد کرد تا حکومت‌های گروهی متشکل از مردم کوچه و بازار، مرزهای پوشالی جغرافیائی و دیوارهای بلند مذهبی وایدئولوژیکی را درهم بکوبند. شاید هم بیهوه و خدا و الله وسایر خدایان مذاهب مختلف بامار کس و مزدک و آدام اسمیت و سایر اربابان ایسم یک قرارداد آتش بس امضا کنند.

محمد پورقوریان

خرداد ماه ۱۳۸۲